انفاق راهی برای تزکیه نفس

فرشته محیطی

در مطلب حاضر نویسنده با اشاره به عوارض مادیگرایی انسان که موجب بی‌بصیرتی می‌شود به ویژگی ثروت پرداخته و انفاق از داشته‌های خود را راهکاری برای رسیدن به انسانیت و خودشکوفایی و تزکیه نفس دانسته است.

***

دین به سبب خاستگاه وحیانی آن برنامه زندگی است. دین همانند کتابچه راهنمایی است که از سوی تولیدکنندگان سازه‌های ماشینی در اختیار کاربران آن قرار می‌گیرد و در آن، همه گونه اطلاعات درباره ماشین و شیوه‌های بهره‌برداری و ظرفیت‌ها و توانمندی‌های آن بیان شده است. از این رو دین را مجموعه‌ای از اطلاعات و داده‌های شناختی و معرفتی و آموزه‌های دستوری و اخطارها دانسته‌اند که از انسان و خواسته‌های ثابت و متغیر و نیز چگونگی بهره‌برداری از آن به شکل دقیق و کاربردی خبر داده است. کسی که این کتاب راهنما را نگاشته است خود آفریدگار این موجود و سازه است، لذا همه امور مربوط به انسان را بیان کرده و راه رهایی و تکاملی وی را باز نموده است. بهره‌گیری از دین به معنای درست و واقعی کلمه رهایی و شکوفایی است. رهایی از اموری که انسان را از انسانیت دور می‌سازد و شکوفایی و بهره‌مندی از مجموعه ظرفیت‌هاو توانمندی‌هایی است که در وی سرشته شده است. بهره‌گیری از این توانایی‌ها و بروز و ظهور آن زمانی ممکن است که شخص براساس برنامه‌ریزی کسی که این سازه را آفریده و از اجزای آن آگاه است همراه باشد. هرگاه سازه‌ای به درستی استفاده نشود و یا در استفاده از آن به درستی قوانین و مقررات و اخطارها مورد پیروی قرار نگیرد ممکن است که شخص نه تنها به مقصد نرسد بلکه آسیب جدی به وسیله خویش وارد سازد و در نهایت موجبات تباهی و خرابی دستگاه و سازه را فراهم آورد.

در آیات قرآن راهکارها و ساز و کارهای بسیاری برای بهره‌گیری از ظرفیت‌ها و توانمندی‌ها و خودشکوفایی بشر بیان شده و اخطارهای جدی در نحوه استفاده از برخی از توانمندی‌ها و قوای ذاتی بشری داده شده است. به سخن دیگر در برخی از جاها بیان شده است که چگونه ارتباط با قوای نفسانی می‌تواند وی را به نیستی و نابودی بکشاند.

چالش انسان‌های بی‌بصیرت

از جمله راهکارهای قرآنی که مرتبط به مساله دستیابی به ظرفیت‌ها و توانمندی‌های بالای انسانی است می‌توان مساله سکوت در برخی از موارد، احسان و نیکوکاری و مقابله با هواهای نفسانی و خواسته‌های پست و خرد اشاره کرد.

یکی از مشکلات آدمی در دنیا گرایش شدید انسان به مادی‌گرایی است. حضور وی در دنیا موجب می‌شود که از بصیرت و بینایی کاملی برخوردار نباشد.انسان از امری که بسیار نزدیک است و یا بسیار دور می‌نماید تصور و تصویر درست و دقیق ندارد. در این میان انسان امور محدود و معدودی را در یک فاصله معین می‌تواند ببیند و نسبت به آن شناخت پیدا کند. در مساله شنوایی نیز این‌گونه است. نتیجه آنکه برخی از امور همواره از چشم آدمی دور است و نسبت به آن بصیرت نمی‌یابد. بصیرت نوعی نگاه و دستیابی به شناخت واقعی و تمام و کامل است. چنین شناختی برای بسیاری از مردم زمانی رخ می‌دهد که از این دنیا و احاطه آن بیرون رفته باشند. خداوند در سوره ق می‌فرماید: بصرک الیوم حدید؛ زمانی که گناهکاران و مادیگرایان از دنیا می‌روند و مرگ، آنها را دربر می‌گیرد در آن دم و ساعت است که بصیرت واقعی می‌یابند و خود و واقعیت هستی مادی و خدا و موقعیت خود را می‌شناسند، اما این زمانی است که دیگر دیر شده است.

دنیا چنان آدمی را همانند ظلمات سه‌گانه احاطه کرده است که شناخت درست و بصیرتی کامل به خود و واقعیت خود و هستی و ماموریت خویش ندارد. این گونه است که یا سرمایه عمر خویش را هزینه می‌کند و در ظلمات تاریک سه‌گانه خورد و خواب و شهوت دست و پا می‌زند و همه سرمایه عمر خویش را هدر می‌دهد و زیانکار می‌شود و یا اینکه با بهره‌گیری از آموزه‌های سازنده بهره‌ای از زندگی دنیوی برمی‌گیرد و برخی از قوای خویش را به شکوفایی می‌رساند و برخی را نادیده گرفته و یا از میان می‌برد و در نهایت وارد جهانی دیگر می‌شود که باز هم افسوس می‌خورد که چرا دیگر مقامات انسانیت را طی نکرده و در بهشت رضوان و قاب قوسین او ادنی قرار نگرفته است.

قرآن در سوره عصر به طور دقیق این مسئله را به تصویر می‌کشد و می‌گوید: انسان‌ها در خسران هستند و از سرمایه جان و عمر مایه می‌گذارند مگر کسانی که هوشیار شده و از برنامه‌های خداوند استفاده می‌کنند و به آموزه‌های وحیانی ایمان عمل کرده و به خودشکوفایی می‌رسند. البته از آنجا که مراتب خودشکوفایی بسیار است هر کس در بخشی از بهشت‌های هشت‌گانه قرار می‌گیرد و براساس ظرفیت و خودشکوفایی در آن، جایگاهی برای خویش می‌سازد و وارد آن می‌شود.

به هر حال آدمی می‌تواند گام‌هایی را بردارد تا هم در دنیا به آرامش برسد و هم اینکه بتواند با دستیابی به خودشکوفایی زمینه‌های ورود به جایگاه برتر و بهتر خویش در زندگی جهانی دیگر فراهم آورد. یکی از این راه‌ها رهایی از مادیت و سرمایه و ثروتی است که خداوند به او عنایت می‌کند تا بدان وی را بیازماید.

ثروت، بزرگ‌ترین نعمت و نقمت

بی‌گمان ثروت بزرگ‌ترین نعمت است. آیات قرآن دنیا را مجموعه‌ای از بهترین‌ها و زیباترین‌ها می‌داند. به این معنا که هر آنچه را خداوند در این دنیا آفریده است به بهترین و کمالی‌ترین و زیباترین شکل ممکن آن بوده است. همه چیز دنیا از این ویژگی‌ها برخوردار است.

ثروت و مال در مفهوم قرآنی آن، همه اموری است که نیازهای جسمی و روحی بشر را برآورده می‌سازد. اما چرا انسان مال و ثروت را تنها اموری چون زر و سیم و زمین و گاو و گوسفند و اموری دیگر می‌شمارد؟ در پاسخ باید گفت، غلبه مادیگری در انسان این‌گونه تحمیل کرده است وگرنه تفاوتی میان مال و ثروت مادی و معنوی نیست، دانش نیز همان اندازه ثروت است که زر و سیم می‌باشد، هر دو کارکردهای دوگانه‌ای دارند. با دانش می‌توان به آسایش و آرامش رسید و با فکر و اندیشه می‌توان به سادگی امور سه‌گانه را اشباع و ارضا کرد.

با این همه چون آدمی در دنیا قرار گرفته است دارای دو دسته خواسته‌ها و نیازهاست. نیازها و خواسته‌های مادی و نیازهای معنوی و روحی. نیازهای مادی از راهی برآورده و تامین می‌شود چنان‌که نیازهای روحی از راه دیگر تامین می‌گردد. البته گاه ارتباط تنگاتنگی میان این دو دسته از نیازهاست؛ بلکه این نیازها و برآورد آن اگر به شکل درست انجام شود می‌بایست هر دو دسته از جسم و جان را تامین کند و از آنجا که نفس آدمی به معنای ترکیب روح و جسم است در حالتی برزخی قرار دارد و همانند دنیا اشباع شده از مادیت و معنویت و خواسته‌های بلند و پست است. از این رو انسان میان تقوا و فجور پاندول‌وار در گردش است: فالهمها فجورها و تقواها(سوره شمس).

به هر حال در دنیا همه چیز خیر آفریده شده است و شر در حقیقت نحوه و چگونگی استفاده آدمی از این امور است. از این‌روست که از مال و ثروت به عنوان خیر یاد شده است که کاربردها و کارکردهای دوگانه‌ای دارد و آدمی را به آسایش و آرامش می‌رساند به شرطی که به درستی استفاده شود. شر و بد بودن ثروت و مال زمانی است که به درستی از آن بهره گرفته نشود.

مسئله دیگر آنکه ثروت و مال در مفهوم قرآنی آن، همه اموری است که نیازهای جسمی و روحی بشر را برآورده می‌سازد. اما چرا انسان مال و ثروت را تنها اموری چون زر و سیم و زمین و گاو و گوسفند و اموری دیگر می‌شمارد؟ در پاسخ باید گفت، غلبه مادیگری در انسان این‌گونه تحمیل کرده است وگرنه تفاوتی میان مال و ثروت مادی و معنوی نیست، دانش نیز همان اندازه ثروت است که زر و سیم می‌باشد، هر دو کارکردهای دوگانه‌ای دارند. با دانش می‌توان به آسایش و آرامش رسید و با فکر و اندیشه می‌توان به سادگی امور سه‌گانه را اشباع و ارضا کرد.

خداوند در آیات بسیاری چون آیات ۲۷۴ و ۲۶۲ سوره بقره راه دستیابی به کمال آرامش را انفاق مال برمی‌شمارد و می‌فرماید: کسانی که از مال خویش انفاق می‌کنند نه از گذشته اندوهگین و نه از آینده هراسان هستند.

با توجه به اینکه آدمی در دنیا در احاطه خواسته‌های سه‌گانه خورد و خواب و شهوت است می‌کوشد تا آنها را اشباع و ارضا کند. از این رو ثروت برای او به معنای هر آن چیزی است که این سه خواسته را برآورده سازد. این‌گونه است که این سه خواسته و سه نیاز به سه ظلمت تبدیل می‌شود که راه رهایی از آن دشوار و یا ناشدنی است.

بسیار شنیده‌اید و یا حتی دیده‌اید که برخی جانشان به مالشان بسته است. این بدان معناست که زندگی و جان را چیزی جز مال و ثروت نمی‌دانند که به این خواسته‌ها پاسخ می‌دهد. بنابراین زمانی که مال و ثروت خویش را از دست دهند مفهوم زندگی و جان را از دست داده اند و دیگر حاضر به بقا نیستند و خودکشی می‌کنند. این دسته افراد اگر جانشان برود حاضر نیستند که ثروت و مالشان برود. این همان مفهوم گرفتاری در ظلمات سه‌گانه خورد و خواب و شهوت است که از طریق مال و ثروت اشباع و ارضا می‌شود.

انفاق، راه رهایی و دستیابی به انسانیت

خداوند با شناخت کامل که از این آفریده خود دارد برای رهایی انسان از بند ظلمات سه‌گانه او را به سوی رهایی از بند ثروت دعوت می‌کند. از این رو مسئله انفاق از هر مالی به شکل حق و یا واجب مطرح می‌شود. گاه در آیات سوره ذاریات و معارج از مال به گونه‌ای سخن می‌گوید مقداری از آن تنها از آن او نیست بلکه از آن دیگری می‌باشد که به امانت در اختیار وی نهاده شده است و هر مالی که در دست انسان قرار می‌گیرد بخشی از آن، امانت دیگری است. دو دسته از افراد حقشان در دست هر کسی است که خداوند به او مالی چه کم و چه زیاد داده است. این دو دسته عبارتند از سائل و بینوا.

بنابراین بر هرکسی است که مال و ثروت خویش را که بخشی، از آن دیگران است را به آنان باز گرداند و در امانت خیانت نورزد.

افزون بر این، بخشی دیگر از مال را می‌بایست به شکل انفاق و صدقات به دیگران بدهد.

انفاق غیر از مالی است که به شکل خمس و زکات پرداخت می‌شود. بنابراین با این روش و دستورالعمل است که می‌توان از بند خود و خواهش‌های نفسانی رهایی یابد و به خودشکوفایی برسد. خداوند در آیات بسیاری چون آیات ۲۷۴ و ۲۶۲ سوره بقره راه دستیابی به کمال آرامش را انفاق مال برمی‌شمارد و می‌فرماید: کسانی که از مال خویش انفاق می‌کنند نه از گذشته اندوهگین و نه از آینده هراسان هستند.

هر مالی که در دست انسان قرار می‌گیرد بخشی از آن، امانت دیگری است. دو دسته از افراد حقشان در دست هر کسی است که خداوند به او مالی چه کم و چه زیاد داده است. این دو دسته عبارتند از سائل و بینوا.

خداوند در آیه ۲۶۵ سوره بقره از واژه تثبیت برای بیان این معنا استفاده می‌کند. تثبیت به معنای آرامش پایداری است که پس از انفاق در انسان پدید می‌آید.

به هر حال یکی از راه‌های دستیابی به معنویت و خودشکوفایی تقرب به خداوند به عنوان کمال مطلق (توبه آیه ۹۹) انفاق و گذشتن از مال است.

شگفت اینکه خداوند در آیات بسیاری انفاق و از مال گذشتگی را همانند از جان گذشتگی تعبیر می‌کند و در آیه ۹۵ سوره نساء و نیز ۷۵ سوره نحل و همچنین توبه آیه ۲۰ از کسانی که انفاق می‌کنند و برای تعالی خود و جامعه از ثروت خویش می‌گذرند به عنوان مجاهد و از جان گذشته یاد می‌کند که ارتباط تنگاتنگ جان مال را به خوبی نشان می‌دهد.

جایگاه شرور در جهان‌بینی توحیدی

مسئله وجود شرور در زندگی انسان و نسبت آن با وجود خالق حکیم، از مسائل درازدامن در مباحث خداشناسی است. منکران وجود خداوند، همواره برای اثبات عدم وجود او، به مسئله شرور (با صورت‌بندی‌های مختلف استدلالی) استناد جسته‌اند. در مقابل، خداباوران نیز به تحلیل ماهیت و کارکرد شرور و سازگاری وجود آن با وجود خدای خالق حکیم همت گماشته‌اند. استدلال به وجود شرور برای نفی وجود خداوند، بیش از آنکه استدلالی فلسفی به نظر آید، کارکردی روان‌شناختی دارد؛ به عبارت دیگر از آنجا که انسان‌ها در زندگی خود با اموری مانند بیماری، مرگ، فقر، حوادث طبیعی،... روبرو می‌شوند که خوشایند آنها نیست و آنها را بشدت می‌آزارد، این آمادگی را دارند که از رهگذر اعتراض و گلایه از آن امور، به تشکیک در وجود خداوند سوق یابند. اکثر انسان‌ها در مسئله شرور به جای استدلال فلسفی و تأمل عمیق، به استبعاد رو آورده و مواجهه‌ای عاطفی و هیجانی را ابراز می‌کنند. از این رو استناد به شرور برای نفی وجود خداوند همواره استدلالی قوی و تأثیرگذار به نظر رسیده و فراوان مورد استفاده منکران قرار گرفته است. در نوشتار حاضر به یکی از این دست شبهات‌اشاره کرده و پس از بررسی به نقد آن خواهیم پرداخت.

***

چکیده شبهه

وجود نواقص و شرور در دنیا نشانگر عدم توانایی آفریننده عالم است که نمی‌توانسته بهتر از این عالم را خلق کند؛ به صورتی که هیچ‌یک از این شرور، نقصان‌ها و زشتی‌ها در آن یافت نشود!

وقتی به تابلوی نقاشی نگاه می‌کنیم، هرچقدر نقاش، ماهرتر باشد، تابلو او هم زیباتر و کامل‌تر است. بنابر این اگر ادعا می‌کنید که الله کامل است، عالم دنیا که در واقع تابلوی هنری اوست، باید کامل و بدون نقص باشد! اما واقعیت این است که دنیایی که ما در آن زندگی می‌کنیم، دنیای کاملی نیست؛ نواقص و زشتی‌های زیادی در آن وجود دارد؛ زشتی‌هایی مانند سیل، زلزله، ناتوانی‌های جسمی انسانها،... و این امر مبین این است که آفریننده دنیا موجود کاملی نیست!

مقدمه

مسئله وجود شرور و نواقص در عالم ماده ازجمله مسائلی است که توجه بسیاری از اندیشمندان مسلمان و غیرمسلمان را به خود جلب کرده است. در میان مسلمانان، متکلمان[1]، فلاسفه[2] و حتی اهل معرفت،[3] به اصل شربودن اموری که آنها را شر می‌پنداریم و توجیه مسئله شر و نسبتش با خیربودن، پاسخهای گوناگون و متقنی داده‌اند. این مسئله حتی در میان متفکران غربی هم دغدغه بزرگی بوده و هست و همواره محل چالش و درگیری میان موحدان و ملحدان قرار می‌گیرد؛ به‌گونه‌ای که اکنون هم در جهان غرب، میان فیلسوفان دین مسئله‌ای چالش برانگیز به شمار می‌رود.[4]

در طول تاریخ، برخی از خداباوران، با توجه به این باور که خدا خیر مطلق است و باید میان علت و معلول سنخیت موجود باشد، اعتقاد داشته‌اند که نمی‌تواند مبدأ صدور شرور، خداوندی باشد که خیر مطلق است؛ ازاین‌رو برای شرور موجود در جهان هستی، به مبدأ دیگری معتقد شدند و به این باور گرویدند که جهان دارای دو مبدأ خیر و شر است؛ مبدأ خیرات و مبدأ شرور؛ اینان مشهور به ثنویان‌اند و اعتقادشان را ثنویت (دوگانه‌پرستی) می‌نامند.[5]

نسبت شرور با کامل‌بودن خدا

بدون تردید در جهان ما پدیده‌هایی وجود دارد که برای ما خوشایند نیست، بشر هزاران سال است که از پدیده‌هایی مانند سیل، زلزله، بیماری‌ها، طوفان‌ها،... رنج می‌برد و آسیب می‌بیند. انسان‌ها همواره کوشیده‌اند که این پدیده‌ها را کنترل کرده و یا محیط زندگی خود را در برابر آنها ایمن سازند. بنابر این از نظرگاه بشر عادی، نواقص و زشتی‌های زیادی در این دنیا وجود دارد؛ اما پرسش این است که آیا صرف ناخوشایند بودن و یا آسیب زننده بودن یک پدیده می‌تواند آن را شر گرداند؟ به‌بیان‌دیگر ملاک برچسب‌زنی به یک پدیده که زشت است یا زیبا چیست؟ چه معیارهایی را باید در این حکم ملاحظه کرد؟ برای نمونه می‌پرسیم: آیا این ویژگی آب، که دارای قدرت فراوانی است، زشت و نقص است؟ بشر از همین قدرت شگرف، با سدزدن، انرژی الکتریسیته تولید می‌کند. مطمئناً اگر آب فراوان چنین قدرتی نداشت هیچ‌گاه بشر به سمت بهره‌وری از آن برنمی‌آمد. پس نمی‌توان گفت قدرت فراوان مقدار زیاد آب، هرگاه به صورت سیل درآید، زشت است و هرگاه به‌صورت آب پشت سد باشد، زیبا است! پس همانگونه که استفاده بهینه در امور کشاورزی و تولید برق از آثار قدرت آب است، اگر آب مهار نشود،می‌تواند به سیل تبدیل شده و خسارت به بار آورد. حال اگر سیل وجود نداشت، برق هم وجود پیدا نمی‌کرد! چطور برق را خیر و مفید می‌دانیم و سیل را شر و نقص و ناسازگار با حکمت خداوند؟

خداوند آب را مایه حدوث و بقای موجودات زنده قرار داده است و از انسان‌ها خواسته است تا با تجربه، تفکر و علم موجبات استفاده بهتر و جلوگیری از آسیب‌های احتمالی آن را فراهم آورند. همین آب مایه حیات و زندگی و آبادانی است ولی به سبب مختصات ذاتی آن، می‌تواند منتقل‌کننده انواع ویروس‌ها و میکروب‌ها باشد. حال اگر بنا بود میکروب‌ها را منتقل نکند، نمی‌توانست در بدن ما موجب انتقال اکسیژن و مواد غذایی و خارج‌کننده سموم و ضایعات باشد. بنابر این شریت هرپدیده به گونه نگاه ما بستگی دارد.

خداوند آب را مایه حدوث و بقای موجودات زنده قرار داده و از انسان‌ها خواسته است تا با تجربه، تفکر و علم موجبات استفاده بهتر و جلوگیری از آسیب‌های احتمالی آن را فراهم آورند. همین آب مایه حیات و زندگی و آبادانی است ولی به سبب مختصات ذاتی آن، می‌تواند منتقل‌کننده انواع ویروس‌ها و میکروب‌ها باشد. حال اگر بنا بود میکروب‌ها را منتقل نکند، نمی‌توانست در بدن ما موجب انتقال اکسیژن و مواد غذایی و خارج‌کننده سموم و ضایعات باشد. بنابر این شریت هرپدیده به گونه نگاه ما بستگی دارد.

در مثال دیگر نیش مار را بررسی می‌کنیم؛ آیا وجود نیش مار در جهان ما زیبا است یا زشت؟ خواهید گفت اگر این نیش مار سبب مرگ کسی شود زشت است ولی اگر از آن در صنعت داروسازی استفاده شود، زیبا است! پس بهتر است حکم به وجود زشتی‌ها و زیبایی‌های جهان را با توجه به بهره‌وری خود از آن بیان کنیم نه اینکه به طور مطلق حکم کنیم که چیزی خیر و زیباست و چیز دیگری شر و زشت است.

توازن و جامعیت در نظام خلقت

بیان خویش را در قالب مثال دیگر بیان می‌کنیم؛ مهندس ،نقشه مجتمعی تفریحی را می‌کشد. این نقشه شامل سالنهای متعدد از قبیل سالن پذیرایی، ورزش، نمایش و... است. افزون بر این، دارای سرویس بهداشتی و مکان جمع‌آوری زباله هم هست. حال اگر نقشه را به دست کسی بدهند که اطلاعی از نیازهای افراد در این مجتمع ندارد، وجود سرویس بهداشتی و یا مکان جمع‌آوری زباله را زشت و غیرضروری می‌بیند؛ حال‌آنکه شخص آگاه نه تنها به زشتی آنها حکم نمی‌کند، بلکه زیبایی و نیاز به این مکانها را کمتر از سالن پذیرایی نمی‌بیند؛ بنابراین تنها شخص آگاه به مصالح و منافع همه‌جانبه انسان است که می‌تواند ضرورت نیاز به چیزی را تشخیص داده و حکم به زیبایی یا زشتی آن کند! بشری که علم محدود دارد و تنها می‌تواند بخشی از مسائل پیرامون خود را تجزیه و تحلیل کند، هرگز نمی‌تواند درباره همه پدیده‌های عالم و نقشی که هرکدام در اکوسیستم زندگی او ایفا می‌کنند، داوری کند. روزگاری بود که وجود برخی از حیوانات و حشرات به عنوان نقص، زشتی و بی‌حکمتی در جهان تلقی می‌شد؛ اما امروزه با پیشرفت‌های علم زیست‌شناسی، به پاره‌ای از حکمت‌های وجود آنها پی‌برده‌ایم. مثلا امروزه می‌دانیم که مگس‌ها از عوامل گرده افشانی گیاهان در طبیعت بوده و یکی از مهم‌ترین زنجیره‌های چرخه غذایی در طبیعت به شمار می‌روند؛ این حشرات باعث تسریع تجزیه لاشه جانوران، مدفوع حیوانات و اجزای گیاهی گوناگون شده‌اند و علاوه‌بر این از بسیاری از حشرات دیگر تغذیه می‌کنند. در حدود ۵۰۰۰ گونه از مگس‌ها از دیگر حشرات به عنوان طعمه استفاده می‌کنند؛ به نحوی که گاهی از آنها به عنوان عامل کنترل بیولوژیکی یاد می‌شود. مگس‌ها منبع غذایی مهمی برای بسیاری از حیوانات نظیر قورباغه‌ها، وزغ ها، مارمولک‌ها و پرندگان محسوب می‌شوند!

آفرینش جهان و اقتضائات عالم ماده

افزون بر این مطالب باید به این نکته نیز توجه کنیم که عالم ماده، هرچند مخلوق خداست، اما اگر بخواهد عینت و تحقق پیدا کند، مجموعه‌ای از اقتضائات ذاتی را به همراه دارد؛ مثلا تزاحم، از اقتضائات جهان ماست؛ به این معنی که موجودات عالم روی‌هم تأثیر و تأثراتی دارند و اگر مکانی تنها گنجایش موجودی را داشته باشد، در همان حال، نمی‌تواند موجود دیگری را در خود جای دهد. اگر چوبی را آتش بزنیم، آتش می‌گیرد و می‌سوزد.

اگر کسی را با تفنگ هدف بگیریم و شلیک کنیم، زخمی یا به کشته‌شدن او منجر می‌شود. حال اگر بپرسیم که وجود روابط و قوانین علیّ و معلولی در عالم ماده خوب است یا خیر؟ پاسخ این است که آیا وجود چنین قوانینی، نه تنها زشت نیست، بلکه اقتضای عالم ماده و موجب جریان حرکت و تغییر در آن است. اگر عالم ماده بخواهد موجود باشد، لازمه آن وجود چنین روابطی است. اگر پدر و مادر برخی از قوانین عالم را مراعات کنند و مراعاتشان به تولد فرزندی صحیح و سالم منتهی شود و در مقابل، پدر و مادری که قوانین را رعایت نکرده و فرزندشان ناقص شده است، آیا می‌توان وجود نقص در فرزند را به حکیم‌نبودن خداوند نسبت داده و آن را امری زشت در آفرینش دانست؟! یا اینکه باید وجود قوانین دقیق کروموزومی و ژنتیک را از شگفتی‌ها و زیبایی‌های عالم ماده دانست و نقص را به عوامل مادی، از جمله عدم مراقبت‌های لازم از سوی پدر و مادر کودک نسبت داد؟! با توجه به آنچه بیان شد، پرواضح است که اگر شخصی از چاقو استفاده مناسب نکند و در مراعات قوانین حاکم بر استفاده از آن سهل‌انگاری کند و بی‌محابا به سمت آن دست برده و با شدت قسمت تیز آن را بردارد و به بریدن انگشتان دستش منجر شود، هیچ عاقلی به زشت‌بودن و نقص وجود چاقو حکم نمی‌کند؛ بلکه زشتی بریدن‌دست را به کسی نسبت می‌دهد که قوانین حاکم بر آن را مراعات نکرده است!

با توجه به اینکه وجود نقصان تزاحم، محدودیت و وجود موانع اقتضای ذاتی عالم ماده است و شرور، اموری نسبی هستند، نه‌تنها وجود شر و نقص، دلیلی بر نقصان خالقیت خداوند نیست، بلکه حاکی از این است که فیض الهی به هرکس و هرچیز به‌اندازه قابلیتش می‌رسد و هرظرفی در مواجهه با باران رحمت‌الهی، به‌اندازه گنجایش خود بهره می‌برد. اگر ظرفی قابلیت برخورداری از فیض را نداشته باشد یا ظرفیتش محدود باشد، مشکل از ظرف است نه از فیض الهی!

پس با توجه به اینکه وجود نقصان، تزاحم، محدودیت و وجود موانع، اقتضای ذاتی عالم ماده است و شرور، اموری نسبی هستند، نه‌تنها وجود شر و نقص، دلیلی بر نقصان خالقیت خداوند نیست، بلکه حاکی از این است که فیض الهی به هرکس و هرچیز به‌اندازه قابلیتش می‌رسد و هرظرفی در مواجهه با باران رحمت الهی، به‌اندازه گنجایش خود بهره می‌برد. اگر ظرفی قابلیت برخورداری از فیض را نداشته باشد، یا ظرفیتش محدود باشد، مشکل از ظرف است نه از فیض الهی!

چکیده سخن اینکه وجود پدیده‌هایی چون سیل، زلزله و ناتوانی‌های جسمی انسان،... لازمه ماهیت عالم ماده و جزء اقتضائات حاکم بر آن است. این پدیده‌ها در حقیقت دلالت بر نقص آفریننده عالم ماده نمی‌کند؛ بلکه حاکی از نقصان ذاتی عالم ماده است. این امر نه به معنای نقصان آفریننده آن‌هاست؛ بلکه نقصان، از جهت نقص قابل در دریافت فیض ربوبی است؛ زیرا عالم ماده بیش از این اقتضای دریافت فیض خداوند را ندارد؛ حال اگر گفته شود که آیا خداوند می‌توانست عالمی بدون همه این نقصان‌ها و شرور بیافریند؟ می‌گوییم: نه تنها می‌تواند بیافریند، بلکه آفریده است! خداوند عوالم ورای ماده، مانند عالم آخرت و بهشت را آفریده است که این نقصانها و شرور در آنجا راه ندارد. اما اگر مقصود این است که خداوند بایستی عالم دنیا را با حفظ اقتضای ذاتی آن، بدون نقصان‌ها و شرور بیافریند، می‌گوییم چنین چیزی محال است! خداوند یا باید این عالم را بیافریند و شرور جزو لوازم ذاتی آن است و یا باید نیافریند و آنگاه بخل در جریان فیض پیش می‌آید؛ زیرا خیری که در وجودیافتن عالم است، عالم با همه نقصان‌ها، از شر آن بیشتر است!

وجود پدیده‌هایی چون سیل، زلزله و ناتوانی‌های جسمی انسان،... لازمه ماهیت عالم ماده و جزء اقتضائات حاکم بر آن است. این پدیده‌ها در حقیقت دلالت بر نقص آفریننده عالم ماده نمی‌کند؛ بلکه حاکی از نقصان ذاتی عالم ماده است. این امر نه به معنای نقصان آفریننده آن‌هاست؛ بلکه نقصان، از جهت نقص قابل در دریافت فیض ربوبی است؛ زیرا عالم ماده بیش از این اقتضای دریافت فیض خداوند را ندارد.

افزون بر این بایستی به تحلیل ماهیت و کارکرد شرور بپردازیم؛ زیرا نام‌گذاری پاره‌ای از امور ناخوشایند به شرّ، بستگی به نگرش فرد از آنها دارد؛ این امور از یک منظر، شر و از منظر دیگر، مسیر جریان خیر در عالم و زندگی انسان است!

*مرکز مطالعات و پاسخگویی به شبهات حوزه علمیه

۱. دکترعلی اصغرحلبی، تاریخ علم کلام در ایران و جهان، ص ۹۵ ، انتشارات اساطیر - تهران، چاپ: دوم، ۱۳۷۶ ش.
۲. شیخ‌اشراق، مجموعه مصنفات شیخ‌اشراق، ج۳، ص ۶۰، موسسه مطالعات وتحقیقات فرهنگی - تهران، چاپ: دوم، ۱۳۷۵ هش.
۳. محیی الدین بن عربی، الفتوحات المکیة (اربع مجلدات)، ج۲، ص۵۷۶، دار الصادر - بیروت، چاپ: اول؛ مولانا جلال الدین محمد بلخی (مولوی)، مثنوی معنوی، ص۹۱۴، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی - تهران، چاپ: اول، ۱۳۷۳.
۴. مایکل پترسون و دیگران، عقل و اعتقاد دینی، ترجمه احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، ص ۱۷۵-۲۱۸، تهران، طرح نو، چاپ ششم، ۱۳۸۸ش.
۵. احمد خاتمی، فرهنگ علم کلام، ص۸۹؛ انتشارات صبا - تهران،چاپ: اول، ۱۳۷۰ ش.

چراغ راه

شاخص‌های عدالت و انسانیت

قال النبی(ص): «من عامل الناس فلم یظلمهم، و حدثهم فلم یکذبهم، و وعدهم فلم یخلفهم، فهو ممن کملت مروءته، و ظهرت عدالته، و وجبت اخوته، و حرمت غیبته».

پیامبر گرامی(ص) فرمود: هر کس در رفتار خود با مردم به ایشان ستم نکند، و هرگاه با آنان سخن بگوید، دروغ نگوید، و چون وعده‌شان بدهد خلف وعده نکند، انسانیتش کامل و عدالتش آشکار و برادری و دوستیش لازم وغیبتش حرام است.[1]

۱- بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۵۲

حکایت خوبان

شرط عدالت و مسلمان بودن

پیامبر گرامی(ص) خطاب به امام علی(ع) می‌فرماید: ای علی! آنچه را برای خود نمی‌پسندی برای دیگری نیز مپسند و آنچه را برای خود دوست داری برای برادرت نیز دوست داشته باش، در این صورت در قضاوت خویش دادگر و در دادگریت اهل قسط خواهی بود و اهل آسمان تو را دوست خواهند داشت و در سینه اهل زمین به محبت جای خواهی گرفت. این سفارش مرا به خواست خدا حفظ کن![1]

امام علی(ع) می‌فرماید: آنچه را برای خود می‌پسندی برای مردم نیز بپسند تا مسلمان باشی.[2]

۱- تحف‌العقول، ص ۱۴
۲- غررالحکم، ص ۱۱۳

پرسش و پاسخ

علل انحراف مسلمانان از عدالت

پرسش:

چرا با وجود اینکه در آموزه‌های وحیانی اسلام به اصل عدالت تاکید بسیار شده است اما متاسفانه بعد از ارتحال پیامبر اکرم(ص) جامعه اسلامی سخت دچار بی‌عدالتی شد و تاکنون جوامع اسلامی از بی‌عدالتی‌ها و تبعیض‌ها رنج می‌برند؟

پاسخ:

دلیل اول: سوءنیت خلفا و زعماء

آن چیزی که در درجه اول و زود به فکر همه می‌رسد این است که مسئول این کار عده‌ای از خلفا و زعمای مسلمان بودند که این اصل عدالت را خوب اجرا و تنفیذ نکردند، زیرا این دستور اول باید از طرف خلفا و زعمای مسلمانان اجرا بشود، و چون آنها سوءنیت داشتند و شایستگی آن مقام بزرگ را نداشتند، لذا مانع اجرای اصل عدالت شدند و در نتیجه در جامعه اسلامی انواع بی‌عدالتی‌ها و تبعیض‌ها به وجود آمد. تاریخ خلفای اموی و عباسی گواه صادق این مطلب است. بنابراین سوءنیت در اجرا و تنفیذ از همان اوایل رحلت پیامبر(ص) در اثر قرار نگرفتن چرخ خلافت روی محور اصلی خود، به صورت تفضیل و برتری نژاد عرب بر غیرعرب، و تفضیل و برتری قریش بر غیرقریش و به‌صورت آزاد گذاشتن دست عده‌ای در حقوق و اموال و محروم کردن عده دیگر پیش آمد، و قیام علی(ع) در خلافت بیشتر برای مبارزه با این انحراف بود و بالاخره هم منجر به شهادتش شد و بعد هم در زمان معاویه و سایر خلفا این روند شدت یافت.

دلیل دوم: تفسیر انحرافی و نادرست از عدالت

دلیل اول درست است، اما تمام علت این نیست، و یک علت مهم دیگر که اثرش از علت اول اگر بیشتر نباشد کمتر هم نیست، این است که اصل عدالت در اسلام از طرف عده‌ای از پیشوایان و علمای اسلام بد تفسیر و توضیح داده شد، و با آنکه عده دیگری در مقابل آنها مقاومت کردند، اما فایده‌ای نکرد و جریان انحرافی راه خود را پیش بردند! یک قانون خوب و عالی در درجه اول باید خوب تفسیر شود و در درجه دوم باید خوب اجرا و تنفیذ گردد. اگر خوب تفسیر نشود، فرضا آنهایی که متصدی اجرا و تنفیذ هستند بخواهند خوب هم اجرا کنند فایده‌ای ندارد، زیرا همان‌طوری اجرا می‌کنند که تفسیر شده و اگر هم قصد خوب اجرا کردن نداشته باشند برای آنها چه بهتر!! بنابراین در تفسیر اصل عدل غالبا و شاید هم کسانی که منکر این اصل در اسلام شدند، سوءنیتی نداشتند، و فقط روی قشری فکر کردن و متعبدمآبانه فکر کردن مسلمانان را به این روز انداختند، این بود که برای اسلام دو مصیبت بزرگ پیش آمد: یکی مصیبت سوءنیت در اجرا و تنفیذ و دیگری مصیبت عده‌ای قشری و متعبدمآب که روی یک سلسله افکار خشک و متحجرانه، به یک نوع تفسیرها و توضیحات انحرافی و معوج پرداختند که آثارش هنوز هم در جوامع اسلامی باقی است.

تفسیر انحرافی متکلمین

اصل عدالت اجتماعی یک ریشه کلامی دارد. از نیمه دوم قرن اول علم کلامی به وجود آمد و متکلمین در مسئله عدل دو نحله شدند: ۱- عدلیه ۲- غیرعدلیه. عدلیه یعنی طرفداران اصل عدل الهی و غیر عدلیه یعنی منکرین اصل عدل الهی. متکلمین شیعه عموما از عدلیه هستند و به همین جهت از همان زمان قدیم معمول شد که شیعه بگوید: اصول دین اسلام پنج تا است: ۱- توحید ۲- عدل ۳- نبوت ۴- امامت ۵- معاد.

حسن و قبح عقلی

در مباحث کلامی میان علما و متکلمین دو گروه به وجود آمدند: یک دسته طرفدار حسن و قبح عقلی شدند و گفتند: فرمان شارع تابع حسن و قبح و صلاح و فساد واقعی اشیاء است، و دسته دیگر منکر حسن و قبح عقلی اشیاء شدند و گفتند: حسن و قبح اشیاء تابع دستور شارع مقدس است. مطابق نظر عدلیه، در واقع و نفس‌الامر حقی هست و ذی‌حقی، و ذی‌حق بودن و ذی‌حق نبودن، خودش یک واقعیتی است. قبل از آن هم که دستور اسلام برسد حقی و ذی‌حقی بود. اسلام آمد و دستورهای خود را طوری تنظیم کرد که هر حقی به ذی‌حق خود برسد، و در واقع مطابق حق و عدالت تنظیم کرد. عدالت یعنی «اعطاء کل ذی‌حق حقه» حق و عدالت امری است که اگر اسلام دستور هم نمی‌داد، باز حقیقتی واقعی بود و حقیقت بودنش طوری نمی‌شد. اما مطابق نظر غیرعدلیه حق و ذی‌حق بودند و ذی‌حق نبودن و همچنین عدل و ظلم حقیقت ندارد، تابع این است که شارع اسلام چگونه قانون وضع کند تاثیر عملی و رفتار اجتماعی هر دو گروه در جامعه متفاوت است و متاسفانه مجادله‌ها و فتنه‌ها و جنگ‌ها و خونریزی‌های میان این دو گروه به وجود آمد که در نهایت طرفداران غیرعدلیه و منکران عدل پیروز میدان نشدند!

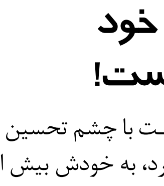

سلوک عارفانه

خوش‌بینی مطلق به خود ناشی از حب نفس است!

انسان هر چیزی را که متعلق به خودش است با چشم تحسین و اعجاب نگاه می‌کند... انسان غریزه حب به ذات دارد، به خودش بیش از هر چیز و هر کسی علاقمند است. همیشه خودش را و آنچه وابسته به خودش است را با عینک خوش‌بینی می‌نگرد. یعنی درباره خودش و آنچه مربوط به خودش است طوری قضاوت می‌کند که دلش راضی شود، نه آن طور که حقیقت است.[1]

۱- بیست‌گفتار، شهید مرتضی مطهری (ره)، ص ۱۹۶